

پیکار نموده شکست خوردند سلیم شاه آنها را تا در رتبه
باختری که از بنیاد های پدرش بود و نبال کرد و آنجا
سپاهی به سرکردگی خواجه اویس شیروانی برای برکنار
ریشه آنها گذاشته به آگره برگشت

نیازیان پس از یکدو جنگ که اویس را نیز شکستند
سراخام از شکر شاهی شکست خورده به میان کوهستان
که بکر افتادند و چون آن سرزمین استواری است ^{۱۵۴۶} و ^{۱۵۴۷}
بود تا دو سال در نگاهداری خود پای افشوده پس
از آن از هم پاشیدند

زن و بچه بیست خان نیز در آرمیان گرفتار شدند و چون
شاه سلیم که بکران را نیز بیچاره نمود نیازیان به کشمیر
گرفتند

فرمانده آنجا برای خوشنودی شاه سلیم لشکر بیرون کشیده

داستان ترکنازان بند

با آنها جنگ کرد و هپت خان و برادرش سعید را کشته
سزاشان را نزد سلیم شاه فرستاد
سلیم شاه از پنجاب بر میگشت که کامران میرزا از همایون
شکته و گریخته پیش او آمد و چون از مهربانی ندید
روی ازو بر تافته بکشور کهکمران گریخت
سلیم شاه را هنگامیکه بیمار بود و زالو بجگوشش انداخته
بودند آگهی دادند که همایون به آب سند رسید
گویند هماندم سوار شد و آنروز در دو فرسنگی فرود آمد
از آنجا با شکر گران و توپخانه گردون توان روی به
لاهور نهاد و چون آنجا رسید و شنید که همایون از
لب آب سند به کابل برگشت او نیز به گوالیار باز
آمد و همانجا در آسایش بماند و از بزرگان و سیروگان
هر کراچ اندیش می یافت یا گمان بدی باو میبرد گرفته

سلیم شاه پور شیر شاه

۱۴۳
کاخ دوم

زندان میگرد یا میگشت

خواص خان که از آغاز پادشاهی او سر بشورش بلند
کرد تا پایان این سال در بدر و به کوهستان میگشت
آنگاه به سنبل نزد تاجخان کرانی که یکی از ۹۵۹
۱۵۵۲

بزرگان نامور سلیم شاه پور پناه برد و او بفرموده
سلیم خاک در دیده مردمی پاشیده ز نهار و اوده خود
را گشت و کسان خواص خان کالبد او را در دلی برود
بنجاک سپروند

گویند خواص خان را مردم هند یکی از مردان خدا
میدانستند چنانکه خون ناروامی او دامنگیر سلیم شاه شد
در آغاز سال نه صد و شصت به بیماریهای ۹۶۰
۱۱۰۱۲۲
۱۵۵۳
سخت گرفتار گردیده سرانجام روز بیست و دوم ماه
یازدهم سال ۵۷ رخت آغوشی بنهاد

و در این زمان که سلیم شاه در زندان بود و در دلی برود

از کارهای تازه که در روزگار او پدید آمد سرگزشت شیخ علانی
است

پدینگونه که چون پدر او حسن که جانشین شیخ سلیم حشمتی و
در بیان جانناز پیشوائی درویشان گسترده برهنهائی گمشدگان
راه خدا سپرد و اجت بمرور از آنجا که او فرزند مهتر و در
و انش و بنیش از همه برتر بود بجای پدر نشست
و کار او را پیش گرفت

در آن میان شیخ عبداللہ که از افغانان نیازی و از پیروان
نامور شیخ سلیم بود از آستانه بوسی خانہ خدا برگشته
در بیان فرود آمد و او در آن روزها کیش پیروان هند
را برگزیده بود و بدانت آنها سید محمد جونپوری همان
مهدی است که بایستی آشکارا شود

شیخ علانی راه و روشش او را پسندیده بدم او فرستاد

و در همسایگی او خانه گرفته با همه پیروان خود باو گروید و
از راه آئین آن گروه پانی پس و پیش نگذاشت
و چون نهاد آئین آنها بر همسانی و یگانگی بنیاد گرفته
بود مردم بشمار می با آنها کر ویدند

بسیاری دست از هر چه داشتند برداشته با آنها
در روانی و ادب آن آئین انبازی نمودند و دیگر بسوی
زنان و فرزندان و خواسته های خود نگاه نکردند
خواص خان که سرگزشتش گفته شد نیز یکی
از آنها بود که روش آنها را برگزید و باز از آنها برگزید
کار آنگروه این بود که با افزار جنگ در کوچ
و بازار می گشتند و بر که را در کاری میدیدند که بیرون
از آئین شان بود او را از آن کار باز می داشتند اگر
نمی شنید او را میکشند

داستان ترکنازان هند

شیخ عبدالله وید که انجام آن کار بد است و چون جلو
 آنها را نتوانست بگیرد شیخ علانی را فرمود که تو باید به
 خاکبوسی خانه خدا بروی و او به همان گونه که در بیان
 می‌گشت با نزدیک چهار صد تن آهنگ خانه خدا نمود
 و از خواص پور باز به بیان برگشت

در آملیان شیرشاه از گیتی رفته و سلیم شاه به تخت
 برآمده بود و کار پردازان کشور و پیشوایان یوس پیغمبر
 هر دو از رفتار و کردار آن گروه بستوه آمده شیخ علانی
 را به دلی خواندند و با پیشوایان کیش نشانند تا به

بیتند از گفتگوهای ایشان چه پرساید
 پس از برخواستن آن جنم همین آشکارا شد که پیشوایان

فرمان کشتن شیخ علانی را نوشتند
 سلیم شاه آنرا نپسندید و گفت به دور کردن او

سلیم شاه پور شیر شاه

بسندہ باید کرو و فرمودتا اورا بہ آبادچہ ہند یہ کہ نزد
نرپدہ کہ بر سوانہ وکن است فرستادند
از آن کار بیش ازین آشکار نشد کہ فرماندہ آنجا
با ہمہ شکر باد گرویدند و مردم بسیاری پیرو
ایشان نمودند

شیخ علانی را باز بہ پای تحت آورده با پیشوایان
انجمن ساختند ملا عبداللہ خواصپوری کہ یکی از آنها
بود بہ شاہ وانمود کہ این مرد خود را مہدی میداند
و بہر کہ مہدی است باید پادشاہ روی زمین باشد
و از ہمین است کہ بیشتر سرداران و لشکریان و
خویشاوندان تو باد گرویدہ اند و چیزی نماندہ است کہ
ہمہ یکبارہ پیرو او شوند و دست ترا از تحت و دہیم
کوتاہ کنند

داستان ترکمانان هند

برایم شاه سلیم تن بکشتن او درنداد و او را به بیابان
 نزد رهبر خود شیخ تزه فرستاد
 او نیز در کشتن شیخ همراهی خود را با پیشوایان به شاه
 بگماشته شیخ را نزد شاه روانه نمود
 شیخ در راه گلوش آس کرده چرک نشست
 پاره نوشته اند که بیماری مرگی بود زیرا که در
 آن روزها همه جا پهن شده بود مگر اینکه آنرا درست پاؤ
 نیتوان کرد از آنرو که آن بیماری چندان دیر نمیکشد
 که مرد بتواند آنرا به راه در نورد

باری او را با همان بیماری نزد شاه سلیم آوردند و شاه
 سرگوش او برده آهسته گفت که همین بگو که من
 از پیروان مهدی نیستم و آزاد باش شیخ سخن
 شاه را پیچز نشنود شاه فرمود تا او را (۵۵۰) تانیا

زوند و بتازیانه سوم روانش از تن جدا شد
گویند که بیشتر مایه پرینر شاه از کشتن او آن بود که میتر
مبادا پروان او که همه کشورستان هند پزند کشور را
برهم بزنند مگر اینکه سر مونی پس از او از جای خود
بجنبید

در خمی و کواس او

سلیم شاه شهریار دست و دل و از دور اندیشی بود
گویند در میان سرهانی که پدرش از
آب سند تا بنگاله ساخت سرای دیگری آباد نمود
تا ره نوردان زود زود فرودگاه داشته سامان آسایش
شان فراهم باشد و در آن سران از درویش تا
توانگر همه بایستی مهران پادشاه باشند
در آیین کشورداری و کواس مرزبانی کمتر از پدرش نبود

بر نرنامه که پدرش گزاشت کار کرد و چنان
 بجارهای شهریارسی رسیدگی نمود که از مردان سپاه
 و کشاورزان و پیشه‌وران و بازرگانان و دیگر کارکنان
 که در خانه رو او بودند کسی نبود که باو بد بگردد و خوشنود
 نباشد بیشتر روزگار پادشاهی خود را که نه سال بود
 در گوالیار بسر برد

محمد شاه سور علی

هنگام مردن سلیم شاه بزرگان کشور فرزند دو ازوه
 ساله او فیروزخان را در گوالیار به تخت برداشتند
 و روز سوم مبارزخان پسر نظام خان سور که برادرزاده
 شیرشاه و سلیم شاه را هم او در زاده و هم برادرزاده
 بود به پرده سرا رفته آن کودک بیگناه را در دامن
 مادرش بگشت و آبروی مهر ناموگری را که دستاویز

بالیدن خواهر زادگان است یکباره بر باد داد و سنگ
 لابه های خواهر مهربان را که مایه زندگی او شده بود سنگی
 نه تها و زیر که گویند سلیم شاه در پایان روزهای زند
 مهین بانومی خود را که مادر فیروزخان و خواهر مبارزخان
 بود چندین بار گفت که اگر فرزندت را دوست مدار
 بگذار تا من کار برادرت را بسازم و اگر زندگی
 برادرت را میخواهی چشم از پست پوشش و
 وی زاریها کرده سلیم را در برابر باین پوشش
 که او شب و روز سرمست باوه ناب است و یخز
 شنیدن ساز و آواز و هم نشینی با زنان بکار
 نمی پرواز و همچنین کسیر اندیشه پادشاهی هرگز بدل
 نمیکند از آن آهنگ باز میداشت تا سرانجام
 همان شد که سلیم فرموده بود

داستان ترکنازان هند

چون مبارزخان خواهرزاده خود فیروزخان را از میان
 برداشت هم در کوالیار به تخت نشسته خود را محمدشاه
 عادل خواند مگر بر زبانها به عدلی نامیده شد و این نام
 را مردم ریشخندان بر او نهادند زیرا که چون از سرزمین
 دانش و خرد به جهانها دور افتاده بود کارهای او همه
 خنک و مایه خنده بود چنانکه گویند میخواست در داد و
 مانند محمد تعلق شاه نام در کند هر روز تیرا پرسی می افکند
 که پیکان ایشان از شست نخود (مکتوله) زرناب ساخته
 شده بود و میگفت هر که آنها را پیارویی ده روسه بگیرد
 بهین گونه بخششهای ناموار بجا همه اندوخته ^{تقی}
 شیرشاه و سلیم شاه بر او رفت و گنجینه تهی ماند
 و چون از دانش پادشاهی هم بهره نداشت در روز ^{کالبد}
 خردی او که بیش از دو سال نبود کشور هند

پراز آشوب شد
دو سرتن در آگره و دہلی تحت نشینی کرده و اسرا
وہیم شدند و پس از ہمہ پادشاهی دوبارہ
بدست ہمایون افتاد

نوشته اند کہ کارہای بزرگ کشور را بمرمان پست
فرمایہ بیدانش تا بجزد کہ مانند خودش بودند -
سپرد نمود

از میانہ آنہا یکی ہیمون نامی بود ہندو کہ اورا ہیمون
تقال مینامیدند زیرا کہ او در آغاز در آبادیہ ریواری
گندم فروشی مینمودہ و در روزگار سلیم شاہ لوگری
یافتہ و اروغہ بازار شدہ بود

عدلی اورا دستور بزرگ خویش ساخت و ہمہ
کاروبار مرزبانی و شہریاری را بولہ کردہ در

داستان ترکنازان هند

دست او گذاشت و خود به بمنشینی زنان و باوه

نوشی پرداخت

بهمون اگرچه کوتاه بالا و زشت روی و ناتراشیده

بود و بر روی همرفته در ریخت و بنسیاد ناچیزتر از

ترا بود چنانکه گویند از رگبزر سستی و کمزوری برآید

سوار نتوانستی شد و در هر جا که میرفت بر سبل یا

در پالکی می نشست بر اینهمه او در میان فرودمانگانی

که از عدلی بزرگی یافتند بزیر شایستگی و زیر

چنان آراسته بود که در زیر فرمان همچنان خدایگان

دیوانه خود پسندی در آنگونه کشور پر آشوبی و در میان

آن سان سرداران افغان پلنگ خوی کیسه جوی

ز محنت خودداری نموده بر همه دست یافت و کار را

پیش برود و بخردان داشتند که اینگونه کار تاجه پاپان

و شوار است

چون عدلی از زرو گوهر برجه بود به کمینگان داد و سر
بخشش یکباره آتش گرفت آغاز کرد بگرفتن
فرماندهی شهرها و تیولها از بزرگان و دادن آنها
را به دوستان خود

بر سرکاری مانند آنها که گفته شد یکروز در دربار میا
دو سردار گفتگو بجای بد کشید

سکندر خان که نوجوان بزن بهادری بود تا شنید
که غنوج را از پدرش محمد شاه فری میخواستند بگیرند و
به مرست خان بدهند فریاد برآورد که کار با اینها نیز رسید
که چاکیر مردی مانند پدر مرا بگیرند و به شردو انیان
سگفروش بدهند

مرست خان که مرد تنومند آهین شتی بود به بهانه

داستان ترک تازان هند

اینکه او را از جوشش و خروش فرود میآورد دست به بازوی او دراز کرد و میخواست که او را گرفته به بند سکندر خان اندیشه او را دانسته دشمنی از کم کشید و شکش را چنان دید که مرغ روانش از بند تن دروم بیرون پرید و چون دید که از هر سو بر سر او ریختند چند تن را زخمی نموده با همان دشمن بسوی شاه دوید عدلی از تحت پانین بسته به پرده سر گریخت و اگر بچالاکي در را از پشت بسته بود از دست سکندر خان که نزدیک بود

دم در باو برسد جان بدر نگیرد
سکندر خان پس از آن چند تن را بنجاک انداخت و سرداران همه از پیش او گریختند تا آنکه ابراهیم خان سور که شوهر خواهر عدلی بود

محمد شاه سور عدلی

با کسانِ خود بر سر او ریخته نگه تکه اشس کردند و بدش
 نیز بر خشم شمشیر و دو تاجانِ لوحانی جان ۱۵۴۱

سپرد
 تاجخانِ کرانی که سر وارِ بزرگ در بارِ سلیم شاه بود
 همان روز از کوالیار بسوی بنگال رفت و چون
 دیگران نیز که از عدلی رنجیده بودند باو پیوستند و
 خود سری بر افراشت

عدلی با لشکر و نبالِ او رفته در نزدیکی چنار اورا به
 شکست و گشت

تاجخان در همان همسایگی با پاره شهرهای عدلی را
 چاسپه دوباره سامان پایداری بدست آورد و عدلی
 از رگزر ول واپسی دلی دیگر باو سپرداخت
 بدیشان که عدلی دو شوهر خواهر داشت که هر دو از

داستان ترکنازان هند

برادرزادگان شیرشاه بودند یکی ابراهیم خان بود
که فرمانفرمای چنار بود دیگری احمدخان سور که فرمانفرمای
پنجاب بود

زن ابراهیم خان شوهر خود را از آبنگ برادرزادگان
او ساگی داد و او از چنار نزد پدر گریخت
عدلی عیسی خان نیازی را بنگ را برنگاشت و او
در نزدیکی کالیپی باورسیده جنگ کرد و شکست
خورد و ابراهیم از آنجا شکر کشیده دہلی و آگره
و همه شهرهای آن پرکنه را بدست آورده و آنرا
تحت دہلی شد از نیروی عدلی کرانیان را بخود واکز
از چنار آبنگ دہلی نمود و چون بکنار آب گنگ
رسید نامه از ابراهیم خان یافت که در آن نام
همه بزرگان بارگاه عدلی را نگاشته گزارش نموده بود

که اگر اینها بیایند و بمن زبان دهند که از تو بمن
آزاری نرسد من روی بدرگاه خواهم نهاد
عدلی همه شانرا نزد ابراهیم خان فرستاد و او با
همه شان چنان از در کبرنگی و مهرمانی درآمد که از
عدلی روگردان شده بچاکری او گردون نهادند
و عدلی دید که دیگر کاری نمیتواند ساخت به حنار
برگشت دست از کشور دلی برداشت و به بخش خاوه
بند بسنده کرد

ابراهم خان سور خورا در دلی ابراهیم شاه خوانده
گردون و ادیاری برافراشت

احمد خان سور چون در پنجاب بر آنچه گزشت آگهی یافت
خورا مسکندر شاه خوانده با ده هزار سوار روی به گره
نهاد و در شش فرسنگی آگره بر خورد به ابراهیم شاه

کہ با ہفتاد ہزار سوار بہ پیشبازِ او آمدہ بود و او را ایک
جنگِ شکستہ و پریشان ساخت و وہی و اگرہ را
بدست گرفت

ابراہیم شاہ بسرزمینی گریخت کہ ہنوز در دست
عدلی بود و بدبختانہ برخورد بہ ہیو کہ با سپاہِ آراستہ
و توپخانہ کران از عدلی برہائی وہی نامزد کردیدہ بود۔
جنگِ میانِ شان در گرفت ابراہیم شاہ شکست
خوردہ بہ بیانہ نزد پدر گریخت ہیو اورا ونبال کردہ
آن شہر را در میان گرفت و تاسہ ماہ از آنجا
برنخاست

چون نزدیک شد کہ شہر بدست آید عدلی اورا
برای خوابانیدنِ آشوبِ محمدخان سور کہ در بنگال -
سرخشی آغاز نمودہ با شکر آہنگ گرفتن چٹار نمودہ

پیش خود خواند

بیمو از در پیانه برخاست و روی به چنار نهاد
 ابراهیم شاه در پی او روان شد و در تروکیه پاس
 آگره باور رسیده با او جنگ کرد و شکست خورد و
 دوباره به پیانه گریخت و پس از آن بدون خود را
 در آن جاها درست ندیده به اولیه رفت سرانجام
 هامنجا در سان نرسد و هفتاد و پنج که سلیمان کرالی
 بر آن جای دست یافت بدست او کشته شد

بیمون در چنار به عدلی پیوست و هر دو با هم روی
 به محمد خان نهاده او را از میان برداشتند و می
 خواستند لشکر به وپلی بکشند که شنیدند که سپاه
 کشان همایون سکندر شاه را گریزانیده وپلی و آگره
 را گرفتند

بدینگونه که چون سکندر شاه سور تحت دہلی را از
 ابراهیم شاه گرفت از بزرگان و سرداران افغان
 انجمن ساخت و گفت من پیش از یکی از شما مان
 نیستم و خود را بر شما فزونی نمی نهم پادشاهی هندو
 که از روزگار و رازی در خانه های تیره های گروه افغان
 میگردد هرگز بدست تیره دیگری نیفتاد جز آنکه در میان
 مردمان آن تیره دیگر یکدی و یکزبانی پیدا شد
 شما همه میدانید که سرکشی من نه از خود ستانی
 و نمک نشناسی است از آن است که عدلی بهتر باشد
 به شایستگی سروری ندارد و شکر همایون نیز
 اینک بنجاک پنجاب در رسید و آنرا آسان نمیتوان
 شمر و اگر شما با پادشاهی من خوشنود هستید من
 از شما هیچ نمی خواهم بجز همراهی و یکدی که پانچ

۱۶۳
کاخِ معصوم

محمد شاه سورِ عدلی

دشمن زبردست را بهمان میستوان داد و بس و گزین
دیگری را از میان خود برگزینید تا من هم او را بندی

نمایم
همه یکباره خوشنودی خود را بساوشاهی او آشکارا نمودند
و زبان دادند که از پیمان خود برگردند و بنامه آسمان
سوگندها خوردند که او را در هر کار یاری نمایند مگر اینکه
یک هفته نکشید که دو دلی و سد زبانی ایشان بر سر
بخش نمودن فرماندهی و تیول بر همه روشنگشت
و یکایک این سخن پهن گردید که همایون شاه روس
به پنجاب مساید

در پی آن تانارخان که در پنجاب دست نشاندۀ سکند
شاه بود از پیش لشکر مغول برخاسته به دلی آمد
پشت سر او آگهی رسید که متولان به لاهور

درآمده افغانان را تنگ بارچه نمودند و از آنجا گزاشته تا
سربند را بدست گرفته اند

سکندر چاره جز آن ندید که چهل یا پنجاه هزار سوار
افغان و راجپوت بسرکردگی تانارخان و هدایت خان
افغان با سازوسامان درست پیشواز لشکر متحول
فرستاد و آنها چون بتزویک لشکرگاه جغای رسیدند
بیرمخان ترکمان که سردار لشکر همایون بود انبوهی
سباه دشمن را در نگاه مردانگی ناچیز شمرده از
آب شتلیج گذر نمود و بسنگام فرورفتن خورشید
جهانتاب خود را بکنار آب چواره رسانیده رو برو
اردوی افغان فرود آمد

گویند چون شب در رسید افغانان از آن روی که
زمستان بود بیرون چادرهای خود آتش با برافروخته

محمد شاه سور عدلی

میخواستند به بیداری شب را بگذرانند بیرمخان با
 یک هزار مرد تیرانداز در کناره های اردوی افغان رفته
 اینها در تاریکی و آنها در روشنی هر که را نگاه -
 در آوردند آماج تیر ساختند افغانان سر اسیم
 شده بر روشنائی افزودند و از چوب و چر بهره
 یافتند بر آتش نهادند تا اینکه روشنی افزون
 شود و ببینند که این تیرها از کجا بر ایشان می بار
 سخولان بیشتر خوشدل گردیده چند سردار و کیر ایشان
 نیز به بیرمخان پوسته از هر سوی تیرباری نموده -
 افغانان را آماج پیکان مرگ نمودند
 افغانان باهنگ جنگ سوار شدند مگر اینکه رو به
 دلی گریختند و چون سرداران ایشان دیدند که
 جلو پراگندگی آنها را نمیتواند گرفت بهره داشتند